

درباره چند واژه و ترکیب شعری در فرهنگ‌ها

مجید منصوری (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی‌سینا همدان)

کتاب فرخ‌نامه جمالی فصلی دارد در معانی الفاظ پهلوی که در آن برخی واژه‌های فارسی شرح و معنی شده‌است. این قسمت از کتاب فرخ‌نامه تصحیفات فراوانی دارد که ایرج افشار براساس سایر فرهنگ‌ها بسیاری از آن‌ها را تصحیح کرده‌است. در اینجا سه تصحیف را در همین فصل فرخ‌نامه تصحیح کرده‌ایم. البته باید اشاره کنیم که در سایر قسمت‌های این کتاب نیز تصحیفات دیگری دیده می‌شود، مانند «ظاهر کردن این کتاب را سببی ظاهر بود و پدید کردن این بنات‌النعش را علتی شایع» (جمالی یزدی ۱۳۸۶، ص ۴). پدید کردن تصحیف پروین کردن به معنی «جمع کردن» است.

سخن که بود پراکنده چون بنات‌النعش به مدح ذات تو شد گرد گشته چون پروین

(امیرمعزی ۱۳۸۹، ص ۶۴۰).

دویدند آن شگرفان سوی شیرین بنات‌النعش را کردند پروین

(نظامی گنجوی ۱۳۸۷، ص ۱۴۲)

۱. الچخت

الچخت چشم داشتن (بُود) و نیز پوشیدن بُود (جمالی یزدی ۱۳۸۶، ص ۲۸۱).

(۱۳۵۵، ص ۴۱).

الچخت چشم داشتن و طمع کردن بُود (حسین وفاپی ۱۳۷۴، ص ۱۲).

در فرهنگ‌های دست اول معنی «پوشیدن» برای الچخت نیامده است. «پوشیدن» در اینجا باید مترادف باشد با الچخت و چشم داشتن. بنابراین بدون شک تصحیف کلمه‌ای است که آن کلمه معنی‌ای در حدود چشم داشتن و مترادفات آن، مانند «منتظر بودن» و «طمع داشتن»، دارد. به نظر می‌رسد پوشیدن تصحیف بیوسیدن است. در معنی الچخت، (بود) بین دو کمانک را مصحح افزوده است که نیازی به آن نبوده است. نیز هم تصحیف قسمت نخست بیوسیدن یعنی «بیو» است که کاتبان آن را مجدداً بر سر پوشیدن (تصحیف بیوسیدن) افزوده‌اند. با این توصیف، صورت درست متن به احتمال قوی چنین بوده است: «الچخت: چشم داشتن و بیوسیدن بُود».

از این دست تصحیفات در فرهنگ‌ها می‌توان به این ترکیب شعری اشاره کرد:

صدف صدوچهارده عقد اشاره به قرآن مجید است **صدوچهارده عقد** کنایه از صدوچهارده سوره کلام چه قرآن یکصدوچهارده سوره دارد (برهان مجید است (دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۳۳۴). «صدف صدوچهارده عقد».

این ترکیب از این بیت تحفة العراقرین خاقانی (۱۳۳۳، ص ۱۰۹) برگرفته شده است:
صد چارده عقدشان گهربخش هفتادودو شاخشان ثمربخش

افزوده شدن صدف بر سر این ترکیب احتمالاً به این سبب است برخی فرهنگ‌نویسان یا کاتبان، صد چارده عقد را بدل کرده‌اند به صدوچهارده عقد که صاحب برهان یا یکی از مؤلفان منابع وی صدو را صدف خوانده و این دو به‌آسانی به یکدیگر تبدیل می‌شوند و علاوه‌براین، یک بار دیگر صد و را نیز بعد از صدف افزوده‌اند.

۲. شرزه

شرزه در شیر یا دزدی که از خشم دندان‌ها برهنه کرده (بُود) (جمالی یزدی ۱۳۸۶، ص ۲۸۵).

دزدی تصحیف ددی است. در فرخ‌نامه در خواص پلنگ چنین آمده: «ددی باشد عظیم باتکبر» (جمالی یزدی ۱۳۸۶، ص ۲۰). ضمناً به نظر می‌رسد فعل بود، که مصحح آن را در آخر جمله مذکور افزوده، درست نیست و باید «گویند» باشند. در جای دیگر آمده: «و ساده در زمین گویند و پست در همه چیز گویند» (جمالی یزدی ۱۳۸۶، ص ۲۸۱).

۳. آغالیدن

آغالیدن آن بُود که دو تن بر یکدیگر گمارند از جهت سحق (همان، ص ۲۹۳).

شکی نیست که این معنی مغشوش و مصحّف است.

آغالیدن انگیختن و تحریک و اغرا و برشورانیدن
آغالش بدآموزی، تحریص (کذا) نادان به امری، و
بشورانیدن بر کسی (دهخدا و همکاران ۱۳۷۷،
ذیل «آغالیدن»).

آغال کسی را بر جنگ یا کاری دیگر تیز کردن
باشد (نخجوانی ۱۳۵۵، ص ۲۰۴).

سحق در اینجا که در معنی آغالیدن آمده ربطی به سودن و یا طبق زدن ندارد، زیرا نه شاهدی در جایی دارد و نه در فرهنگ دیگری چنین معنی‌ای برای آغالیدن آمده است. بنابراین احتمالاً صورت درست معنی آغالیدن در فرخ‌نامه چنین بوده است: «آغالیدن: آن بود که دو تن بر یکدیگر بشورند(؟) از جهت سخن». یعنی «به خصومت افکندن دو نفر با دوبه‌هم‌زنی» که در اینجا به جای شوراندن، سخن آمده. در برخی متن‌ها آغالیدن به صورت «سخن کسی بر کسی شنیدن» آمده است: «طاهر گفت من به سه شرط توانم رفتن... اول آنکه سخن کس بر من نشنوی» (شبانکاره‌ای ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۶۶). در این شاهدها آغالیدن با «سخن بر کسی گفتن» و نیز «نامه نوشتن» به کار رفته است: «و برادر او سلیمان به سیرجان مقیم بود و ایالت آن طرف بدو موقوف، یسربن مهدی الیسع را بر مغالبت او آغالید و گفت: پیش از انتظام شمل و استقامت حال او را به دست باید آورد» (جرفادقانی ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۰۹). «و این هر دو محمد عثمان را بد گفتندی و مصریان را بر عثمان آغالیدندی» (بلعمی ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۶۳۵). «و به نامه، همه ولایتداران را بر ما آغالیدن گیرد و ناچار دوست بر ما دشمن شود» (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۴۳).

۴. یاقوت ناروان

یاقوت ناروان یاقوت رمانی را گویند و آن نوعی
است از یاقوت» (برهان ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۲۴۲۰؛
دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «یاقوت»).

یاقوت ناردان یاقوت رمانی را گویند. حکیم
سوزنی گفته: بیت

بیت مذکور در دیوان سوزنی نیز به اشتباه و به صورت زیر ضبط شده است:

به گوهر از همه آزادگان شریف‌تر است بر آن قیاس که یاقوت ناروان ز جست

(سوزنی سمرقندی ۱۳۳۸، ص ۱۴۲).

یقیناً یاقوت ناروان در برهان قاطع غلط است و باید همان یاقوت ناروان باشد، زیرا نوعی از یاقوت رمانی است (← زاوش ۱۳۷۵، ص ۶۹). در شاهد جهانگیری و بیت سوزنی سمرقندی، خمست و جست تصحیف جمست است. «جمس یا جمست جوهری است فرومایه و کم‌بها و سرخ‌رنگ، و معدن آن در قریه صفرآ، سه‌منزلی مدینه طیبه است» (نصیرالدین طوسی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۸۵). در صحاح‌الفرس نیز همین بیت سوزنی برای جمست به عنوان شاهد و به صورت درست آمده است (← نخجوانی ۱۳۵۵، ص ۴۳). سوزنی در بیتی دیگر، تقابلی بین جمست و یاقوت ایجاد کرده است:

اطلس رومی عبا، زر نشابوری سُرْب درّ عمانی شَبّه، یاقوت رمانی جمست

(سوزنی سمرقندی ۱۳۳۸، ص ۱۴۴)

بهایی ندارد نگین جمست به جایی که رخشان نگین جم است

(دهخدا ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۷۵)

۵. عقرب‌خانه

عقرب‌خانه کنایه از انگشت‌دان باشد (انجو شیرازی ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۴۸۲). امثال آن نگه دارند (آندراج، ← دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «عقرب‌خانه»).

(برهان ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۳۷۸).

معنی درست عقرب‌خانه همان «منقل» یا «انگشت‌دان» است و از این بیت خاقانی (۱۳۷۸، ص ۱۰۶) برگرفته شده است:

کرده‌اند از زاده مریخ عقرب‌خانه‌ای باز مریخ زحل‌خور در میان افشاندند

معنی «سوزن‌دان»، که مؤلف برهان قاطع برای عقرب‌خانه آورده و موجب گمراهی فرهنگ‌نویسان پس از خود شده است، ظاهراً به این سبب است که انگشت‌دان را با انگشت‌خانه خلط کرده و چون انگشت‌خانه ارتباط نزدیک با سوزن دارد، این معنی تراشی برای آن صورت گرفته است. نظام قاری گفته است:

یکی ز لشکر موئینه تیغ تیز به کف سانش سوزن و انگشت‌خانه‌اش مغفر

(به نقل از دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «انگشت‌خانه»)

۶. رخس خورشید و ماه

رخس خورشید و ماه کنایه از شعاع و پرتو آفتاب و ماه باشد» (برهان، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۹۴۲؛ دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «رخس»).

البته تصحیف «رخت خورشید و ماه» است. «رخت خورشید و ماه: کنایه از روشنی آفتاب و ماه است» (انجو شیرازی ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۱۱). این ترکیب از این بیت نظامی (۱۳۸۷، ص ۱۰۲۴) برگرفته شده است:

شی و چه شب چون یکی ژرف‌چاه فتاده درو رخت خورشید و ماه

در برخی متن‌ها، آفتاب و گاه ماه به منزله رخت و جبّه آسمان و فلک دانسته شده است. نظامی (همان، ص ۴) در جای دیگری گفته است:

کرد قبا جبّه خورشید و ماه زین دو کله‌دار سپید و سیاه

و همین «جبّه آفتاب» در دیوان عطار نیز آمده که البته در چاپ تفضلی تصحیف به جبّه شده است و در چاپ نفیسی نیز بدل به خیمه:

گردون که جبّه بهترش از آفتاب نیست پیراهن مجرّه ز شوقش کند قبا

(عطار ۱۳۷۵، ص ۷۰۳)

گردون که خیمه بهترش از آفتاب نیست پیراهن مجرّه ز شوقش کند قبا

(عطار ۱۳۷۰، ص ۳)

در شرفنامه منیری ترکیب «جامه خورشید: یعنی زمین» (قوام فاروقی ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۲۲) با شاهدی از مخزن الاسرار آمده است.

ابر به باغ آمده بازی‌کنان جامه خورشید نمازی‌کنان

۷. عبرت شش‌روزه

عبرت شش‌روزه کنایه از آسمان و زمین و آنچه در مابین آسمان و زمین و روی زمین است از مخلوقات و کنایه از آنچه در میان آوریم و از ما جهانگیری یا مصحح فرهنگ او «آنچه به میان آوریم» را به اشتباه «آنچه میان ادیم» (؟) باشد» خوانده است.

عبره شش‌روزه کنایه از آسمان و زمین و آنچه در میان ادیم باشد (انجو شیرازی ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۹۷؛ دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «عبرت شش‌روزه»).

مرحوم عفیفی در حاشیه نوشته: و عبهر شش روزه که عالم جسمانی است؛ نظامی گوید (مخزن‌الأسرار، ص ۳۰):

قبلة نه چرخ به کویت در است عبهر شش‌روزه به مویت در است

از این گونه تصحیفات در معنی ترکیب‌ها، می‌توان به ترکیب روغن به ریگ ریختن اشاره کرد. فرهنگ‌نویسانی که معنی این مدخل را از فرهنگ جهانگیری رونویسی کرده‌اند دریافته‌اند که جهانگیری مهم را به معنی «کار» آورده‌است و این‌گونه معنی را تغییر داده‌اند:

روغن به رنگ ریختن کنایه از کار و مهم روغن به ریگ ریختن کنایه از کار مهم فرمودن به
بی‌ماحصل و ضایع بود (انجو شیرازی ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۰۵).
مردم بی‌حاصل و مهمل و ضایع باشد (دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «روغن»).

روغن به ریگ ریختن کنایه از کار و مهم فرمودن
به مردم و بی‌حاصل و مهمل و ضایع باشد
(برهان ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۹۷۸).

این ترکیب از این بیت نظامی برگرفته شده‌است:

قبلة نه چرخ به کویت در است عبره شش‌روزه به مویت در است

(نظامی ۱۳۸۷، ص ۱۶)

برات زنجانی در شرح این بیت نوشته‌است: «عبره به فتح اول و سوم، مالیات ناچیزی که که از چادر نشینان و کشتی نشینان به جهت راهداری می‌گرفتند. عبره شش‌روزه: کنایه از آسمان و زمین و آنچه در میان آن‌هاست از مخلوقات... (زنجانی ۱۳۸۴، ص ۲۱۵). مشخص است که ایشان نیز در شرح این بیت تنها به سخن فرهنگ‌نویسان اکتفا کرده‌اند و بر اساس همان‌ها بیت را معنی کرده‌اند. وحید دستگردی به‌صورت «عبهر شش‌روزه» ضبط کرده و نوشته: «یعنی عالم جسمانی که شش‌روزه ایجاد شد، بوی خوش عبهری از موی تو کسب کرد. عبهر شش‌برگ دارد... عبهر شش‌روزه - نسخه» (نظامی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

۸. رخنه ده‌زبان

رخنه ده‌زبان کنایه از مطعون خلایق بود (انجو شیرازی ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۱۲).
رخنه ده‌زبان کنایه از مطعون خلایق باشد (برهان ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۹۴۳؛ دهخدا و همکاران ۱۳۷۷،

ذیل «رخنه زدن»).

این ترکیب حاصل به‌تصحیف خواندن «رخنه رهنان» در بیت زیر از نظامی است:

نگه دارم از رخنه رهنزان مکن شاد بر من دل دشمنان
(نظامی ۱۳۸۷، ص ۷۴۶)

۹. قدم بر سر کار خود نهادن

قدم بر سر کار خود نهادن کنایه از [از] مراد خود قدم بر سر کار خود نهادن کنایه از [از] مقصد و گذشتن است (انجو شیرازی ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۱۷).
ج ۳، ص ۱۵۲۱؛ دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «قدم بر سر کار خود نهادن».

این تعبیر حاصل تصحیف‌خوانی «قدم بر سر کام خویش نهادن» در این بیت از بوستان است:

کشیدم قلم در سر نام خویش نهادم قدم بر سر کام خویش
(سعدی ۱۳۸۱، ص ۱۰۲)

مرحوم یوسفی در شرح همین ترکیب نوشته‌اند: «قلم کشیدن در سر (بر سر) چیزی» یعنی «آن را حذف کردن و خط زدن» (همان، ص ۳۰۱).

۱۰. مشعبد زن حقه سبز

مشعبد زن حقه سبز کنایه از ماه و آفتاب است و مشعبدان حقه سبز کنایه از ماه و آفتاب عالم‌تاب در بعضی فرهنگ‌ها کنایه از سبعة سیاره است (انجو شیرازی ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۵۲).
است و بعضی کواکب سبعة را گفته‌اند (برهان ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۲۰۱۳).

صاحب انجمن‌آرای ناصری «مشعبدان حقه سبز» را «مشعبدان حقه سپهر» خوانده و چنین نوشته: «کنایه از کواکب» (به نقل از دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «مشعبد»). این ترکیب شعری از عجایب تصحیفات در فرهنگ‌ها است. «فسونگر» در شعر زیر از خاقانی را احتمالاً از روی نسخه‌ای بدل کرده‌اند به «مشعبد». «مشعبد زن» را بدل کرده‌اند به «مشعبدان» و سپس «فعل» را به «حقه» تبدیل کرده‌اند! و این ترکیب شگرف را از آن بر ساخته‌اند.

سرگشته کرد چرخم چون چرخ و بادریسه فریاد ازین فسونگر زن فعل سبزچادر
(خاقانی ۱۳۷۸، ص ۱۸۷)

منابع

امیرمعزی، محمدبن عبدالملک (۱۳۸۹)، دیوان امیرمعزی، تصحیح و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، اساطیر، تهران.

انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۷۵)، فرهنگ جهانگیری، به اهتمام رحیم عفیفی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.

اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۶۴)، سرمه سلیمانی، به تصحیح محمود مدبری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

بلعمی، محمدبن محمد (۱۳۷۸)، تاریخنامه طبری، به تصحیح محمد روشن، سروش، تهران.
بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، سخن، تهران.

پادشاه، محمد (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، تهران، خیام.

تبریزی، محمد حسین بن خلف (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران.
جرفادقانی، ناصح بن ظفر (۱۳۷۴)، ترجمه تاریخ یمینی، به تصحیح جعفر شعار، علمی و فرهنگی، تهران.

جمالی یزدی، ابوبکر (۱۳۸۶)، فرخ‌نامه، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران.

خاقانی شروانی (۱۳۳۳)، تحفه العراقین، به تصحیح یحیی قریب، امیرکبیر، تهران.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۳)، امثال و حکم، امیرکبیر، تهران.

دهخدا، علی اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.

زاوش، محمد (۱۳۷۵)، کانی‌شناسی در ایران قدیم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
زنجان، برات (۱۳۸۴)، احوال و آثار و شرح مخزن‌الأسرار نظامی گنجوی، دانشگاه تهران، تهران.

سعدی شیرازی (۱۳۸۱)، بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران.

سوزنی سمرقندی، محمدبن علی (۱۳۳۸) دیوان سوزنی سمرقندی. به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، امیرکبیر، تهران.

شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۸۱)، مجمع‌الأنساب، به تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران.

عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۰)، دیوان عطار، به تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه سنایی، تهران.

عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۵)، دیوان عطار، به تصحیح تقی تفضلی، علمی و فرهنگی، تهران.

قواس غزنوی، فخرالدین (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به اهتمام نذیر احمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵)، شرفنامه منیری، به تصحیح حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

نخجوانی، محمدبن هندوشاه (۱۳۵۵)، صحاح‌الفرس، به اهتمام عبدالعلی آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد (۱۳۶۳)، تنسوخ‌نامه ایلخانی، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، اطلاعات.

نظامی گنجوی ← زنجان

نظامی گنجوی (۱۳۸۷)، خمسة نظامی، بر اساس چاپ مسکو - باکو، تهران، هرمس.